

# نظم نوین جهان و بوم شرق فرهنگی

دکتر سیدحمید مولانا  
برگردان: حسین شیخ الاسلامی

آخرین دهه‌های قرن بیستم پایه‌های تفکر ما را متزلزل کرده است. با این همه، اواخر این قرن با وجود پیش‌بینی *دنیل بل*، جامعه‌شناس (۱۹۶۰)، *پایان ایدئولوژی*، یعنی هم‌گرایی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم نبود و *پایان تاریخ*، یعنی پیروزی بی‌شرمانه لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی که تحلیل‌گر محافظه‌کار آمریکایی مسائل سیاسی *فرانسیس فوکویاما* (۱۹۸۹)، به آن اشاره کرده‌بود، نیز به شمار نمی‌رفت. می‌توان پایان این قرن را به سادگی چنین توصیف کرد: تاریخ شکاف برداشت و هسته خود را نمایان کرد و جست‌وجو برای یافتن ایدئولوژی‌های جدید آغاز گردید. جسارت سیاست آمریکایی، فرهنگ اسلامی و تکنولوژی ژاپنی برای پا گذاشتن به حوزه‌های تجربی و نوین، نمونه‌ای از این فرآیند است. البته این سال‌ها هراس از عمل را نیز با خود به همراه آوردند: ویتنام، ایران، لبنان، افغانستان، نیکاراگوئه، پاناما، شیلی، چین، آفریقای جنوبی، کویت، عراق و اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی و موارد توسعه از کشمیر گرفته تا الجزایر و از ایزلند شمالی تا آفریقای جنوبی هم احتیاج به ذکر نیست. به نظر می‌رسد موجی از تغییر فضای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی دنیا را در بر گرفته است.

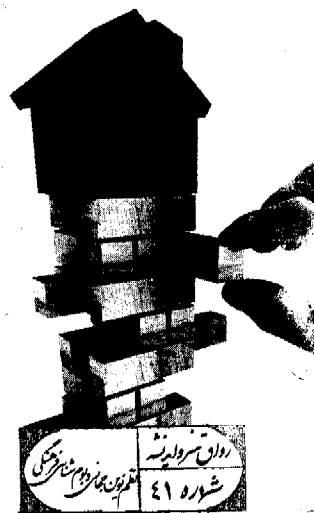
## در جست‌وجوی نظام نوین فرهنگی

دقیقاً در چنین محیطی است که نیروهای فرهنگی در مقیاس جهانی فعال می‌شوند. به همان نسبت که روابط بین‌الملل به آمیزه‌ای از منافع و ساختارهای گوناگون تحول پیدا می‌کند و از حوزه نظامی به حوزه سیاسی و از اقتصاد به سطح فرهنگی گسترش می‌یابد، مسئله بوم‌شناسی ارتباطات نقش غالب را به خود اختصاص می‌دهد. این رشد در سال‌های اخیر در حوزه ادبیات و

استعاره و در ابعاد اخلاقی و معنوی روابط بین‌الملل، نشانگر مرکزیت نظام‌های ارزشی و ابراز توجه به محیط سمبولیکی است که از سوی اطلاعات ایجاد شده است. منازعات ایدئولوژیک، مذهبی و روانی ده سال اخیر، نشانگر ضرورت و هم‌چنین عمق تقابل‌های فرهنگی در روابط بین‌المللی است (شریعتی، ۱۹۸۰؛ جای، ۱۹۰۰؛ مولانا و ویلسن، ۱۹۹۰)

در ساختار و ادبیات سیاست‌های بین‌المللی در طول این دوره، نشانی مجاب‌کننده حاکی از پیوستگی ایدئولوژی و تکنولوژی نهفته است و با این نشانه خواستی مستقیم یا غیرمستقیم از سوی افراد و حتی دولت‌های ملی، برای یک اکولوژی اطلاعاتی جدید با مرکزیت فرهنگ به چشم می‌خورد. هم‌اکنون این موضوع با توجه به حوادث خاورمیانه و نقش ایالات متحده آمریکا در این بخش از جهان در چند دهه اخیر بهتر نمایان می‌شود؛ برای نمونه، زمانی که در سال ۱۹۹۱ استراتژی تفوق اطلاعاتی (مولانا، ۱۹۹۰) و تکنولوژی برتر، ایالات متحده را در کسب پیروزی بر رژیم خشونت‌طلب و سنکولار عراق توانا ساخت، تلاش‌های رییس‌جمهور وقت واشنگتن در سال ۱۹۷۹ برای حفظ شاه ایران بر مسند قدرت و ایجاد مانع بر سر راه انقلاب اسلامی فی‌الواقع عقیم ماند. بنابراین، هر گونه بحث از یک نظم نوین جهانی باید در یک بستر وسیع‌تر ارتباطی/بوم‌شناختی و با عنایت به تفاوت‌های فرهنگی جهان ملاحظه شود. منابع مشروعیت و اقتدار در سیاست‌های کنونی جهانی کدامند و این منابع چگونه در ساز و کارهای نهادی کنونی روابط بین‌الملل و ملی تعبیه می‌شوند؟ چه روش‌های پاسخ‌گویی می‌تواند به کار گرفته شوند که ضامن حمایت از منافع عمومی در مقیاس جهانی و جامعه جهانی در قالب کلان باشند؟ آیا نظم نوین جهانی در مقیاس بین‌المللی به گونه‌ای ارائه نمی‌شود که کشورهای در حال توسعه بیش از پیش به کشورهای وابسته بدل شوند؟

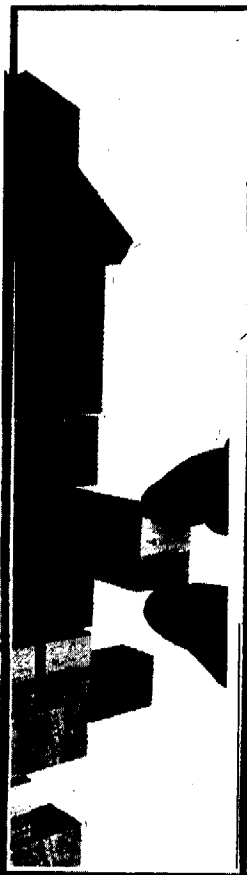
مدت‌ها پیش از آن که عبارت دهکده جهانی - که مارشال مک‌لوهان کانادایی واضع آن است - متداول شود، وندل ویلکی آمریکایی، با شور و اشتیاقی متأثر از انتقالات جدید هوایی، عبارت جهان واحد را رواج داد. احساسات و اندیشه‌های مختلفی که هم‌اکنون و در رابطه با این دو



عبارت به کار می‌روند، در اصل به گفتمان ویلکی یا مک‌لوهان ارتباطی ندارند. این دو عبارت از پیشینه تاریخی دور و درازی برخوردارند. این حقیقت که دنیا به معنای کیهان‌شناختی یا تکنولوژیک و به عنوان سیاره‌ای جدا افتاده تحت جاذبه ستاره‌ای معین درک می‌شود، حائز هیچ - گونه اهمیت سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی نیست. جغرافیای تاریخی بیش از آن که بر کارکرد نیوتنی تکیه داشته باشد، بر نظریه‌ای انیشتینی استوار است. با وجود توسعه علمی و تکنولوژیک که شامل رشد شگرف ارتباطات و اطلاعات به لحاظ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در طول چند دهه اخیر می‌شود، اکثریت بزرگی از ساکنین این دهکده جهانی در شرایطی نابه‌سزاه در بی‌سوادی، بیماری، گرسنگی، بی‌کاری و سوءتغذیه به سر می‌برند و همچنان از ابزارهای اولیه مدرن ارتباطی-اطلاعاتی و دانش محرومند. این وضعیت طنزآمیز در کلام نویسنده‌ای هندی به درستی نشان داده شده‌است:

اگر در این دهکده جهانی، ۱۰۰ نفر سکونت داشته باشند، تنها یک نفر از این عده از فرصت ادامه تحصیل در دانشگاه برخوردار است و ۷۰ نفر قادر به خواندن و نوشتن نخواهند بود. بالغ بر ۵۰ نفر از سوءتغذیه رنج می‌برند و بیش از ۸۰ نفر در شرایط مسکونی غیراستاندارد زندگی می‌کنند. درآمد کل دهکده نصیب ۶ نفر از این ۱۰۰ نفر می‌شود. پس چگونه این ۶ نفر می‌توانند در کنار همسایگان خود در آرامش زندگی کنند، مگر این که خود را تا بین دندان مسلح کنند و از دیگرانی که میل دارند در کنار آن‌ها بمانند، برای پاسداری از خود استفاده نمایند؟ (ویلانیلام، ۱۹۸۰)

برای نمونه در نظر بگیرید که با ظهور آن چه انفجار اطلاعات و جامعه اطلاعاتی خوانده می‌شود؛ یکی از حیاتی‌ترین چالش‌ها برای جوامع اسلامی پیش می‌آید و آن تسلط نهایی فرآیند اطلاعاتی و تکنولوژیک در عصر الکترونیک معاصر و حذف نهایی فرهنگ‌های سنتی و شفاهی است که همواره نیرویی اساسی برای مقابله با تفوق فرهنگی به شمار آمده است. مفهوم جامعه سکولار زمانی به زندگی چندگانه بلاد اسلامی وارد شد که نیروهای مقاومت در حداقل بودند. با آگاهی جدید و میزان انتقال‌پذیری و بازخیزی فرهنگی که در طول دهه‌های اخیر در جوامع



اسلامی در سراسر جهان شاهد آن بوده‌ایم، به نظر می‌رسد معرفی انقلاب اطلاعاتی و ورود به جامعه اطلاعاتی در این گونه کشورها به مسیری سنگلاخی افتاده است.

مسئله بسیار مهم برای جوامع اسلامی این است که آیا این جامعه ارتباطی اطلاعاتی جهانی در حال ظهور، یک جامعه اخلاقی و معنوی است یا تنها مرحله دیگری در مسیر گذار است که طی آن دنیای غرب در مرکز و جهان اسلام در حاشیه قرار خواهد گرفت. در سراسر تاریخ اسلام، به ویژه در سده‌های اولیه، اطلاعات نه به عنوان یک کالا، بلکه به منزله فریضه‌ای اخلاقی و معنوی در نظر گرفته می‌شد. آیا جامعه اطلاعاتی گونه‌ای از جامعه شبکه‌ای است که در آن یک عقلانیت جدید موجود است که تمایل دارد به مقابله با سیاست مبتنی بر ابزارگرایی رادیکال بپردازد؟ سیاستی که بر اساس آن با مشکلات اجتماعی به عنوان مسائلی تکنیکی برخورد می‌شود و متخصصان جای شهروندان را می‌گیرند. آیا تکنولوژی‌های نوین اطلاعاتی، تمرکزگرایی در تصمیم‌گیری را تقویت خواهند کرد و به از هم گسیختن جامعه، تا جایی که به جایگزینی جامعه توده‌ای با گونه‌ای فردگرایی آزارنده منتهی می‌شود، دامن خواهند زد؟ آیا یک جامعه اطلاعاتی در موقعیت ایجاد تغییرات کیفی در اشکال سنتی ارتباط و در نهایت دگرگون کردن ساختارهای اجتماعی قرار دارد و آیا این ساختارهای جدید الظهور، مستلزم به کارگیری اخلاقیاتی جدید هستند؟ به این ترتیب به نظر می‌رسد که گفتمان و مفاهیم نظم جهانی که هم اکنون در مرکز سیاست‌های جهانی قرار دارند، هم نویدبخش ظهور نوعی اکولوژی ارتباطی نوین و هم کلید دستیابی به تسلط اطلاعاتی همه‌جانبه است.

### پارادایم جامعه اطلاعاتی

آیا جامعه اطلاعاتی جهانی که شاهد ظهور آن هستیم، بهره عمومی از اطلاعات و به ویژه اهداف اجتماعی جامعه اسلامی را تسهیل می‌کند یا از آن جلوگیری به عمل می‌آورد؟ پاسخ این پرسش را می‌توان در بررسی عناصر این به اصطلاح جامعه اطلاعاتی یافت که ایده مرکزی فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایالات متحده و شماری از دیگر کشورها را

تشکیل می‌دهد. همچنین این دست‌یابی به این پاسخ مستلزم بررسی مفهوم وسیع‌تری از حیات اجتماعی است که شکل اسلامی - اجتماعی دولت را مورد تأکید قرار می‌دهد. در مرکز این مجادله دو تصویر از اجتماع موجود است: یکی پارادایم جامعه اطلاعاتی و دیگری پارادایم اجتماع اسلامی. در سطح فلسفی و روشنفکری، فلسفه و نظریه ارتباطات و اطلاعات به عنوان دل‌مشغولی اصلی تفکر فلسفی در غرب، جایگزین گفتمان متعالی شده‌است. در سطح سیاسی و در عمل، پارادایم جامعه اطلاعاتی در غرب به تصویری از ایدئولوژی‌های نئومدرنیستی، پست-مدرنیستی یا پسااصنعتی تبدیل شده است، بی‌آن‌که اقتصاد سرمایه‌داری یا نظام‌های اجتماعی که همچنان هسته اصلی آن را تشکیل می‌دهند، به کناری گذاشته شوند. بنابراین، پارادایم جامعه اطلاعاتی چنین ظاهر می‌گردد:

تحقق جامعه‌ای که به جای غرق کردن اعضای خویش در مصرف‌گرایی، وضعیتی کلی برای شکوفایی خلاقیت ذهنی انسان به وجود می‌آورد. (ماسودا، ۱۹۸۱)

بنابر این مدعا، رابطه میان دولت، جامعه و افراد از طریق تولید اطلاعات و نه بر مبنای ارزش مادی تعیین می‌شود. بنابراین جامعه اطلاعاتی، همان‌طور که پیش از این درباره آن سخن رفت، موجب گذار جامعه به یک نوع کاملاً جدید از جامعه انسانی خواهد شد. برخی از ویژگی‌های پارادایم جامعه اطلاعاتی، با توجه به اجزای آن عبارتند از روح جهان‌گرایی، رضایت از اهداف به دست آمده، دموکراسی مشارکتی، درک ارزش وقت، جامعه داوطلب‌مدار و یک اقتصاد بر پایه همکاری (ماسودا، ۱۹۸۱). از این گذشته، به ما گفته شده است که چنین جامعه اطلاعاتی بر پایه خدمات قرار گرفته است؛ و به این جهت نوعی بازی میان افراد است. (یل، ۱۹۷۳) همه آن‌چه به حساب می‌آید، اطلاعات است. شخص اول چنین جامعه‌ای، یک متخصص است که به منظور تأمین اقسام مهارت‌هایی که مورد نیاز جامعه است، آموزش دیده است. جامعه اطلاعاتی هم‌چنین بایستی یک جامعه فراسکولار دانش‌محور بر پایه نظام دولت‌مملت باشد.

این عناصر پارادایم جامعه اطلاعاتی، زمانی که با پارادایم اجتماع اسلامی و تجربه تاریخی آن

مقایسه می‌شوند، سه پرسش اساسی را فرارو می‌نهند: اولاً آیا پارادایم جامعه اطلاعاتی باید بر جنبه‌های علمی، نظری و معرفت‌شناختی پارادایم اجتماع اسلامی غلبه پیدا کند یا بالعکس پارادایم اجتماع اسلامی بر پارادایم جامعه اطلاعاتی پیروز می‌شود؟ به طور خلاصه، کدام پارادایم باید اساس تحول و تغییر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به حساب آید؟ دوم این که، آیا پارادایم جامعه اطلاعاتی، یک پارادایم دانش و اطلاعاتی مشروع به شمار می‌آید و ما چه نوع اطلاعات و دانشی را در نظر داریم؟ و سوم این که، چه نظام‌های سیاسی و اقتصادی پیش‌نیاز چهارچوب جامعه اطلاعاتی هستند و تبعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این چهارچوب برای جوامع اسلامی کدامند؟

### پارادایم اجتماع اسلامی

مفهوم پارادایم جامعه اطلاعاتی و جامعه اطلاعاتی جهانی در حال ظهور از برخی جهات بسیار بنیادین با مفهوم اجتماع اسلامی و برخی از اصول اساسی اسلام در تناقض قرار دارد. در این جا بررسی چهار حوزه پرسش‌برانگیز برای درک پارادایم جامعه اسلامی و تجارب آن از غرب ضروری می‌نماید؛ به ویژه که این حوزه‌ها با چهار پرسش کلیدی مطرح شده در این مقاله در ارتباط است:

۱) جهان‌بینی توحیدی؛ ۲) جامعه‌شناسی معرفت؛ ۳) پیوستگی افراد ۴) معنای جامعه و دولت

#### جهان‌بینی توحیدی

پارادایم اجتماع اسلامی، پارادایمی بر پایه وحی است، نه اطلاعات. این اسلام و نظریه توحید (یگانی خدا، نوع بشر و عالم خلقت) است که به جای سایر گزینه‌های موجود، پارامترهای اطلاعات را تعیین می‌کند. در جهانی که قوانین طبیعی و فراطبیعی بر آن حاکم است، انسان مسلمان به دنبال یافتن ارزش‌های فراطبیعی است، زیرا که از طریق آن‌ها قادر است مسیر قوانین طبیعی را نیز کنترل کند؛ بنابراین اطلاعات و معرفت خالی از ارزش نیستند، بلکه از ضرورت‌های هنجاری، اخلاقی و وجدانی برخوردار هستند. جهان‌بینی توحیدی معنا، روح و هدفی برای زندگی به‌دست می‌دهد و فرد را به نوعی از اخلاقیات عمل متعهد می‌کند. کوتاه سخن این که، این اصول



جاودانی توحید است که پارادایم اجتماع اسلامی را قاعده‌مند می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این پارادایم، چه کل آن و چه بخشی از آن تابع هرگونه پارادایم دیگری باشد.

بنابراین، از منظر اسلام پارادایم علمی که تا حدود زیادی نتیجه انقلاب صنعتی است و پارادایم اطلاعاتی که توسعه داده شده تا تجسم جوامع پسا صنعتی باشد، هر دو جانب‌دارانه و محکوم به تغییر هستند. از دوگانگی‌ها و مناقشه‌های عمده‌ای که در جوامع اسلامی و در قرن بیستم به وجود آمد، دقیقاً بر سر این حقیقت بود که پارادایم علمی غربی به عنوان پدیده‌ای وارداتی در قالب نیروی چیره در کار هدایت فرایندهای توسعه اقتصادی و اجتماعی ظاهر شد. اکنون پارادایم جامعه اطلاعاتی به عنوان تحقق جامعه‌ای پرورده می‌شود که بناست زمینه شکوفایی خلاقیت فکری و معنویت‌گرایی انسان را فراهم کند. چرا جوامع اسلامی باید منتظر پارادایم اطلاعاتی بمانند تا این معنویت‌گرایی را برایشان به ارمغان آورد، درحالی که جهان‌بینی اسلام خود بر پایه معنویت‌گرایی و اصول بسیار پیچیده حقوقی، قضایی و اخلاقی بنا شده است؟

#### جامعه‌شناسی معرفت

«انقلاب اطلاعاتی» معاصر که بر جامعه اطلاعاتی تاکید دارد، نباید به عنوان پدیده‌ای منحصر به فرد در تمدن بشر تصور شود یا با آن هم‌چون پدیده‌ای متنوع از پارادایم جامعه اسلامی برخورد کرد. چنان که در جای دیگری بدان پرداخته‌ام (۷۳-۱۶۶: ۱۹۸۶، مولانا)، در هر سه مرحله توسعه تکنولوژیکی و اجتماعی - مراحل کشاورزی، صنعتی و هم‌اکنون پسا صنعتی - اطلاعات محوری‌ترین، فراگیرترین و عمومی‌ترین عنصر در فرایندهای توسعه‌ای بوده است. اطلاعات به شکل مجموعه‌ای از مهارت‌ها و معرفت مقدم بر شکل‌گیری سرمایه است و به جهت بسیاری ویژگی اصلی هر سه دوره به شمار می‌رود. اگر این پیش فرض را بپذیریم، به‌طور ساده معنای آن این است که اطلاعات و دانش یگانه مشخصه جوامع صنعتی شده نیستند، مگر این که اطلاعات و دانش را بر حسب محتوای معرفت‌شناسانه و تکنولوژیکی غربی تعریف کنیم. یکی از مصداق‌های آن هم حجم اطلاعات علمی و دانشی است که در رشته‌هایی هم‌چون

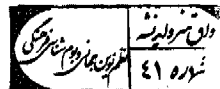
1. societal

پزشکی، ریاضیات، جغرافیا، تاریخ، اخترشناسی، فلسفه، ادبیات، معماری و هنرهای مختلف در کشورهای اسلامی تولید شده‌بود و در این میان توسعه ارتباطات، حمل‌ونقل، دریانوردی، صنعت کاغذسازی و نشر کتاب هم نیازی به یادآوری ندارد.

در واقع پارادایم اجتماع اسلامی عامل انقلاب صنعتی و علمی‌ای است که مهم‌ترین مشخصه قرون وسطی به شمار می‌رود. دوره‌ای که در تاریخ غرب از آن به عنوان دوران تاریک قرون وسطی یاد می‌شود، در جامعه اسلامی دوره‌ای طلایی بود که دامنه آن از اندونزی و اقیانوس آرام در شرق تا اسپانیا و سواحل آتلانتیک در غرب و از آسیای مرکزی و هیمالیا در شمال تا ملل آفریقای جنوبی و اقیانوس هند امتداد داشته‌است. جامعه و تمدن اسلامی در اسپانیا در دوره قرون وسطی منبعی برای پیشرفت جهانی اطلاعات و علم بود. در حالی که اروپا دوره‌ای از جهل را می‌گذراند، مدارس کوردوبا<sup>۲</sup> و گرانادا<sup>۳</sup> مراکز روشنائی‌بخش این قاره به شمار می‌رفت. وقتی اندیشه‌های کلاسیک باستانی در جهالت صومعه‌ها دفن می‌شد، عالمان، فلاسفه و دانشمندان مسلمان در شهرهای آسیای مرکزی مثل بخارا و سمرقند و در کتابخانه‌های کلان‌شهرهای خاورمیانه از ری در ایران گرفته تا بغداد در عراق مشغول تولید انواع دانش بودند. رشد دانش تنها نظری نبود بلکه این پیشرفت‌ها در تکنولوژی‌های مرتبط با رشته‌هایی هم‌چون پزشکی و کشاورزی به کار می‌رفت.

جهت‌گیری اسلام درباره زندگی مادی در این دروه بسیار حائز اهمیت است، این جهت‌گیری در حوزه‌های اطلاعات، علم و تکنولوژی تأثیرات عمیقی از خود بر جای نهاد. تفاوت بنیادین میان فرهنگ یونانی در دوره باستان و فرهنگ اسلامی در دوره قرون وسطی در این حقیقت نهفته بود که درحالی‌که اندیشه یونانی محور مطالعه خود را فقط بر انسان متمرکز کرده بود، فرهنگ اسلامی عالمان خود را به مطالعه تا کل عالم هستی ترغیب می‌کرد. بنابراین، عصر علمی و اطلاعاتی که مشخصه توسعه اسلام از ۷۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی محسوب می‌شود، شاهد پیشرفت‌های مهمی در حوزه‌های مادی و معنوی بود و این پیشرفت‌ها، سهم اسلام در حوزه‌هایی هم‌چون

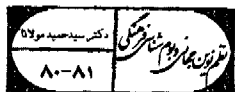
2. Cordoba  
3. Granada





ریاضیات، ستاره‌شناسی، شیمی، زیست‌شناسی و پزشکی و نیز در حوزه‌های فلسفه، ادبیات، تاریخ، جغرافی، نقشه‌کشی، سیاست، جامعه‌شناسی و اقتصاد را بسیار افزایش داد. بنابراین علاقه مسلمانان به روابط بین‌دولتی و مشکلات بین‌المللی بیش‌تر شد و در نتیجه توجه به مساله دانش و قدرت مقام خاصی را در اندیشه اسلامی از آن خود کرد. مفهوم یگانگی خدا و برادری انسان‌ها- دو مفهوم بنیادین در نظریه توحید- به هرچه مستحکم‌تر شدن رویکرد علمی و معرفتی در این دوره انجامید(نک مطهری، ۱۹۸۶). مفهوم وحدت بشر<sup>۴</sup> مرزهای جغرافیایی و دیوارهای نژادی و زبانی را که پیش از این مستحکم شده بود، بی‌اعتبار کرد. یونانی‌ها دانش را نظام‌مند، عمومی و تئوریزه کرده بودند ولی تحقیق و روش‌های علمی نظام‌مند، مشاهده و سنجش طولانی مدت به عصر اسلامی اطلاعات و دانش تعلق دارد. آنچه را که به عنوان علم مدرن می‌شناسیم، زائیده روحیه پرسش‌گرانه‌ای بود که دانشمندان اسلامی آن را قبل از رنسانس به اروپاییان معرفی کرده بودند. این موضوع نکته مهمی برای ارج نهادن به فرهنگ اسلامی و ویژگی اصلی عصر علمی/اطلاعاتی است که کیفیت ایستای مفهوم یونان باستان از جهان را به جهانی پویا تغییر داد که در ابعاد فضا و زمان نامتناهی است. اسلام بر خرد و تجربه را تأیید و بر طبیعت و تاریخ به عنوان منابع دانش بشری تأکید کرده است. در این جا ارائه شرح کاملی از انقلابات اطلاعاتی و علمی این دوره به کسانی که از آن بی‌اطلاعند، مقدور نیست، برخی از این منابع سودمند در این زمینه به ترتیب عبارتند از: (Sarton, 1950; Arnold and Guillaurne, 1960; Holt et al., 1970; Mirza and Siddiqi, 1986; MacDonald, 1903; von Grunebaum, 1953; Said and Zahid, 1981; Ibn Khaldun, 1967; Wickens, 1952). در حوزه اطلاعات، اسلام انسان و جهان را به عنوان منابع معرفت به شمار می‌آورد. روش مشاهده و تجربه، روش علمی استقره تأکید بر ادراک حسی به عنوان منبع شناخت، همگی متعلق به این دوره انقلاب اطلاعاتی و علمی در تاریخ اسلام هستند. در واقع، اگر به خاطر سقوط کوردوبا و غارت بغداد و ری به دست مهاجمان خارجی در قرون دوازدهم و

#### 4. unity of man



سیزدهم نبود، اروپا ناچار نبود برای مشاهده طلیمه رنسانس سه قرن منتظر بماند. پارادایم اجتماع اسلامی هم‌چنین عامل تولید صدها اثرگران‌بهای ادبی و خلاقه در زمینه شعر، سمبولیسم و عرفان توسط شخصیت‌های برجسته تاریخ همچون ابن‌عربی، مولانای رومی، حافظ، سعدی، نظامی و عطار بود. همه این آثار در گسترش یک ولتان‌شاؤنگ<sup>۵</sup> اسلامی بسیار موثر بودند، ولتان‌شاؤنگ اسلامی یک جهان‌بینی ارتباطی و اطلاعاتی است که هنوز هم جای تحقیق و مذاقه بسیار دارد. این آثار صرفاً تفاسیر شعرگونه و ادیبانه از ارزش‌های اسلامی نیستند، بلکه دارای ابعاد اجتماعی- فرهنگی و روانی- روایی هستند که از مشخصه‌های یک جامعه اسلامی است. برخلاف امپراطوران روم و ایران باستان که برای در کنارهم نگه‌داشتن ملیت‌های مختلف بر دستگاه نظامی و اجرایی خود متکی بودند، اولین دولت‌های اسلامی از یک امتیاز منحصر به فرد برخوردار بودند و آن کتاب مقدس - قرآن - و قوانین مقدس - شریعت - بود که براساس آن مرزهای ملی سیاسی حذف می‌شد و فرایند تحرک فیزیکی و اجتماعی در سرزمین‌های پهناور اسلامی سرعت می‌گرفت. تبادل کالاها و خدمات نیز مانند انتشار اطلاعات و علوم در الگوی جامعه اسلامی، مستلزم برقراری ارتباطات بود. این عوامل نهایتاً به تاسیس شبکه‌های حمل‌ونقل پستی و دریانوردی جدیدی و نیز انتشار دستورالعمل‌ها و نقشه‌های جغرافیایی شد که در این نقشه‌ها جزئیات تاریخی- اقتصادی هر مکان به همراه نام شهرهای کوچک و بزرگ به ترتیب حروف الفبا ذکر شده‌بود. زمان و مکان خدمات پستی در هر شهر از قبل توسط حکام آن شهر اعلام می‌شد تا ارسال نامه‌های رسمی و خصوصی از مبدأیی هم‌چون مصر به مقصدی هم‌چون آسیای مرکزی به موقع انجام شود. تقویمی که توسط عمر خیام اختراع شد، از هر نوع تقویم دیگری، حتی از تقویم‌های دوره گریگوری پیشی گرفت. دریانوردان مسلمان شبکه‌های دریانوردی ایجاد کردند که از بصره در عراق تا سواحل چین ادامه داشت. امروزه واژگانی همچون *tariff and douane, monsoon, cable, arsenal*<sup>۶</sup> که همگی دارای منشأ عربی هستند، گواهی بر وجود عصری از اطلاعات و ارتباطات هستند که ویژگی اصلی تاریخ اسلام درقرن



مارشال مک لوهان  
 ۵ weltanschauung به معنای جهان‌بینی  
 ۶ به ترتیب به معنای کارخانه اسلحه- ساری، کابل، پادهای موسمی، گمرک و تعرفه

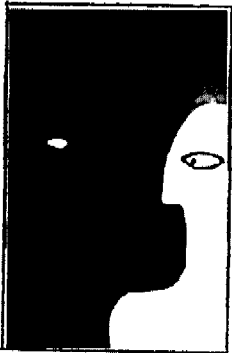
وسطی را تشکیل می‌دهد.

در اسلام کسب دانش یکی از والاترین ارزش‌هاست؛ با این وجود، این مفهوم اجتماع به عنوان یک کل منسجم در پارادایم اجتماع اسلامی بود که سیر انقلابات اطلاعاتی و ارتباطی قرون وسطی در تمدن اسلامی را هدایت می‌کرد و منافع ملی گرایانه، اقتصادی، سیاسی و یا شرکعی در این میان نقشی نداشت. در اسلام، امر ایده‌ال و امر واقعی که همان سیاست اجتماعی و اطلاعات باشند، جدا از هم گسترش نمی‌یافت، چرا که این دو آشتی‌ناپذیر با یکدیگر محسوب نمی‌شدند. رکودی که در پنج قرن اخیر جهان اسلام را فراگرفته است، دقیقاً از زمانی شروع شد که عوامل داخلی هم‌چون بی‌نظمی‌ها و درگیری‌های سلسله‌های پادشاهی مختلف و عوامل خارجی همچون استعمار باعث شکل‌گیری فرایند تفرقه و عدم انسجام [در میان مسلمانان] شدند. مرزبندی‌های بین اسلام و علم مدرن از یک سو و گرایش به سمت تجملات، مادی‌گرایی و متافیزیک از سوی دیگر باعث شد اجتماع اسلامی رو به افول بگذارد. به این ترتیب، اندیشه اسلامی در مورد علم و هنر عملاً راکد ماند و فرایند وابستگی به علم و تکنولوژی غرب رفته‌رفته آغاز شد.

حاکمان اسلامی که تحت تأثیر دور جدید انقلابات عملی و صنعتی اروپا قرار گرفته بودند، به دلیل تقسیم اجتماع به واحدهای کوچک‌تر ضعیف شده و از ظهور «نظم نوین» ترسیده بودند، الگوهای غربی توسعه را که جوامع آن‌ها را تابع نظام‌های سیاسی و اقتصادی بین‌المللی تازه ظهور قرار می‌داد، با آغوش باز پذیرفتند. ظهور «شرق‌گرایی» که با وابستگی به نظام آموزشی غربی پیچیده‌تر شده بود، به ایجاد طبقه‌ای از روشن‌فکران و بوروکرات‌های مدرنی انجامید که روابط سیاسی‌شان فرایند فروپاشی و تفرقه را سرعت می‌بخشید و آن را مشروع جلوه می‌داد.

#### تکامل شخصیت

پارادایم جامعه اطلاعاتی بر سکولاریسم بنا شده‌است، درحالی‌که پارادایم اجتماع اسلامی بر مبنای نظامی مذهبی - سیاسی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی و بر پایه قوانین حقوقی و روبه-



های قضایی بسیار پیچیده‌ای شکل گرفته‌است. علما به عنوان عالمان علوم مذهبی در اسلام و به‌ویژه قضات، قابل مقایسه با کارشناسان اطلاعاتی و طبقه روشن فکر جوامعی نیستند که وظیفه آنان صرفاً حول اقتصاد، سیاست و حقوق شکل گرفته‌است و نیز به روحانیون مسیحیت که تنها دغدغه آنان پرسش‌های کلامی است، شباهتی ندارند. علما یا دانشمندان اسلام به عنوان مرجع تقلید (مرجعی برای عمل) شناخته می‌شوند که از راهنمایی‌های مقتدرانه آن‌ها در سیاست‌ها، حقوق، اقتصاد و فرهنگ اسلامی تبعیت می‌شود.

بنابراین، سکولاریسم زمانی با اندیشه اجتماعی و سیاسی اسلام بیگانه می‌شود که سعی می‌کند دین را از سیاست، ایده را از ماده و عقلانیت را از دید کیهان شناختی جدا کند. اسلام همه این‌ها را یک کل منسجم می‌داند. به این ترتیب، سکولاریسم غربی در جوامع اسلامی مورد استقبال قرار نگرفت و به عنوان واقعیتی سازنده گسترش نیافت، چرا که سکولاریسم نماد بی‌خدایی و ماتریالیسم غربی - فرایندی از ماتریالیسم که طی آن تکنولوژی‌ها، روش‌شناسی‌ها و ایدئولوژی‌ها در ابتدا از اروپا و سپس از آمریکا به کشورهای اسلامی وارد شد - تلقی می‌شد. تعبیر اسلامی از زندگی سکولار (در مقابل زندگی دینی) را دشوار می‌توان توضیح داد چرا که هیچ مرزبندی میان نهادهای کاملاً سیاسی و دیگر نهادها [در جامعه اسلامی] وجود ندارد. اسلام همه جنبه‌های زندگی اجتماعی و سیاسی را در بر می‌گیرد و هنجارهای مدون عمل و رفتار را قاعده - مند می‌کند. از آن‌جا که از لحاظ بنیادی هیچ تفکیکی میان دین و سیاست در اسلام وجود ندارد، اجتماع اسلامی، هیچ‌گاه نه در نظر و نه در عمل، اقدام به تشکیل نوعی تئوکراسی (حکومت روحانیون)، آن‌چنان که در جامعه مسیحیت اروپا وجود دارد، نکرد. اصطلاح «تئوکراسی» بدین علت در تاریخ اسلام نامناسب و متناقض به شمار می‌رود که سران دولت در جوامع اسلامی برخلاف سنت مسیحیت، هیچ‌گاه تنها پیشوایانی مذهبی نبودند. به‌علاوه، هرگز طبقه‌ای کشیش‌مانند حکومت جوامع اسلامی را در دست نگرفتند، چرا که مفهومی مانند نهاد کلیسا در اسلام وجود ندارد. در اسلام هیچ واسطه‌ای میان فرد و خدا نیست و هیچ فرد یا ارگانی قدرت تغییر، اصلاح یا

تکمیل قوانین الهی، قرآن و سنت را ندارد.

انقلاب فرانسه با عوض کردن حکومتی که از سوی کلیسای مسیحی کنترل می‌شد، باعث ظهور مشخصه‌های سیاسی و فلسفی سکولاریسم مدرن شد. برعکس، انقلاب اسلامی در ایران پایان حکومت پادشاهی سکولار تحت حمایت الگوهای غربی توسعه و طلیعه دولتی اسلامی بود که بر مرجعیت وحی و قرآن بنا شده بود. باتوجه به این که اعدام لویی شانزدهم نماد مرگ حکومت مقدس‌مابانه پادشاهان و آغاز حکومت سکولار در فرانسه تلقی می‌شود، براندازی شاه را می‌توان نماد مرگ طاغوت یا ستمگر سکولار و احیای قدرت معنوی و دنیوی در ایران دانست. در یک قرن گذشته جنبش‌های نوسازی در جوامع اسلامی ناکام مانده است، زیرا این جنبش‌ها نتوانسته‌اند بر مبنای یگانگی و وحدت نیروهای مادی و معنوی دکترین منسجمی را ارائه کنند. در پارادایم جامعه اسلامی این دو نیرو از هم تفکیک ناپذیرند.

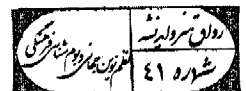
#### معنای جامعه و دولت

مفهوم اسلامی از اجتماع یا «امت»<sup>۷</sup> هیچ معادلی در تفکر غربی و پا در تجربه تاریخی ندارد. مفهوم امت مفهومی جهانی است و نباید آن‌را در محدوده‌های مرزی، زبانی، نژادی و ملی‌گرایانه تقلیل داد. بنابراین پارادایم اجتماع اسلامی صرفاً مبتنی بر بنیان‌های سیاسی-اقتصادی یا ارتباطی-اطلاعاتی نیست. اجتماع یک جامعه و واحد سیاسی جهانی است که عضویت در آن دربرگیرنده گسترده‌ترین تنوع ممکن از گروه‌های ملی و قومیتی است که تعهدشان به اسلام به عنوان یک ایدئولوژی و مقوله‌ای ایمانی، آنان را به یک نظم اجتماعی خاص مقید می‌سازد. در این‌جا حاکمیت متعلق به خدا است و به دولت، حاکمان یا مردم تعلق ندارد؛ بنابراین مفهوم امت را نباید با «مردم» یا «ملت» یا «دولت» معادل دانست، زیرا دسته اخیر مفاهیمی مربوط به روابط بین‌الملل مدرن هستند و به واسطه شبکه‌های ارتباطات، جریان‌ات اطلاعاتی، جغرافیا، زبان و تاریخ و یا ترکیبی از آن‌ها معین می‌شوند. آنچه به مدت چند قرن از زمان پیامبر، هدایت‌گر دولت اسلامی بوده‌است و آن‌را مبدل به یک قدرت جهانی کرده، مفهوم امت است. مرز چنین اجتماعی

به واسطه عقاید و ارزش‌های اسلامی و نه در چارچوب محدوده‌های جغرافیایی، سیاسی و مرزی تعیین می‌شود. این پارادایم «حامی مفهوم ملیت است ولی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) را رد می‌کند. امت تکثر را تصدیق کرده و به آن احترام می‌گذارد ولی بر وحدت تأکید دارد. بنابراین پارادایم اجتماع اسلامی در تضاد با نظام دولت-ملت<sup>۸</sup> قرار می‌گیرد که مشخصه نظام جهانی در عصر ماست. اجتماع اسلامی شامل سرزمین‌های اسلامی است که به موجودیت‌های سیاسی خردی منفک می‌شوند که قادر نیستند یا نمی‌خواهند منابع اقتصادی، فرهنگی، طبیعی و انسانی خود را در یک دولت اسلامی متحد بسیج کنند.

در غرب و میان عامه مردم این سوءتفاهم وجود دارد که اسلام صرفاً یک مذهب است. تفکیک جهان به مقدس و کافر، مذهبی و سکولار یا روحانی و غیرروحانی در اسلام جایی ندارد. جداکردن سیاست از اخلاق و سیاست از مسایل اقتصادی همگی در پارادایم اجتماع اسلامی غیرمعارف هستند. اسلام یک نظام همه‌جانبه برای زندگی است و بدین ترتیب امت اسلامی سرمشقی برای هدایت فعالیت‌های انسانی می‌یابد. تنها بخش کوچکی از قوانین اسلامی به مناسک مذهبی و اخلاقیات فردی مربوط می‌شوند درحالی‌که گسترده‌ترین بخش آن، نظم اجتماعی را مدنظر دارد. برخلاف غرب که در آن مذهب برای شهروندان امری شخصی محسوب می‌شود، در اسلام، دین امری عمومی است. درحالی‌که در نظام‌های سیاسی لیبرال و همچنین ارتباطات، حاکمیت تنها در حاکمیت افراد معنا می‌شود، مراد از حاکمیت در اجتماع اسلامی، حاکم بودن اصول اسلامی است. به همین ترتیب مفهوم «بنیادگرایی»<sup>۹</sup> یا «بنیادگرا» که در گفتمان رسانه‌ای غرب کاربرد گسترده‌ای دارد، در فرهنگ واژگان اسلامی جایی ندارد، چرا که بر خلاف مسیحیت، در اسلام هیچ سابقه تاریخی در تفکیک مذهب از دولت وجود ندارد و به همین جهت بنیادگرایی یا «اصلاح‌طلبی»<sup>۱۰</sup> معنا پیدا نمی‌کند و اگر هم مدرن‌گرایان اخیر تلاش‌هایی برای شکل‌دهی به این تفکیک انجام داده‌اند، هرگز در این کار موفق نبوده‌اند. بنابراین در اسلام اخلاقیات اجتماعی- مذهبی نه تنها کلیت وجودی فرد را دربرمی‌گیرند، بلکه روند هدایت او را به-

- 8. State-Nation System
- 9. Fundamentalism
- 10. Reformation

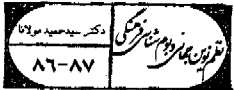


طور کلی شکل می‌دهند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت درحالی‌که اخلاقیات مدرن در غرب، ماهیتی عمدتاً اجتماعی پیدا کرده‌است، در جوامع اسلامی قدرت به همان اندازه که ماهیت اجتماعی دارد، از مذهب هم تاثیر گرفته است. دقیقاً در همین نقطه است که پارادایم جامعه اطلاعاتی و پارادایم اجتماع اسلامی در تعارضی فلسفی و راه‌بردی قرار می‌گیرند که مبنای فرهنگی و بی‌آمدهایی اطلاعاتی- فرهنگی دارد. مثلاً بعد از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، مفهومی با عنوان «بنیادگرایان اسلامی» شکل گرفته و در وسایل ارتباط جمعی اروپایی و امریکایی، عمدتاً برای خطاب قراردادن مقاومت شبه‌نظامی گروه‌هایی در جوامع اسلامی، به‌ویژه در میان شیعیان به کار رفته‌است که به شدت مخالف سیاست‌های مداخله‌گرایانه غرب در کشورهای خود هستند. رسانه‌های غربی، سعودی‌های «سنی وهابی» را بنیادگرا نمی‌خوانند چرا که سعودی‌ها از دید آن‌ها معتدل هستند و پیوندهای نزدیکی با غرب دارند. آن‌گونه که به نظر می‌رسد، واژه بنیادگرایی اسلامی در محافل علمی و گفت‌وگوهای مسلمان مسلط در غرب، معادل جنبش‌هایی مثل «پروتستان انجیلی» (او انجلیسم)<sup>۱۱</sup> در کشورهای عمدتاً مسیحی مثل آمریکا و انگلستان است. این قبیل واژه‌ها، بار سیاسی و ارزشی، پروپاگاندايي، غیرتحلیلی و حتی ضدتحلیلی دارند و نماینده نوعی بوم‌شناسی<sup>۱۲</sup> ارتباطات از سوی رسانه‌های مسلط و سخنگویان روشن‌فکر آن‌ها می‌باشند. به‌طور خاص، فقری که در حوزه ارتباطات از حیث تاریخ ایدئولوژی، فلسفه و علوم در اسلام وجود دارد، بیش‌تر از آن‌چه که مقدر بوده، به نوعی از بوم‌شناسی فرهنگی به محیط بین‌المللی روز شکل می‌بخشد، سرایت کرده است.

در مجموع، نظام دولت-ملت، امت اسلامی را به اجزای کوچک‌تر منفک کرده است، نوعی فرایند «فروپاشی»<sup>۱۳</sup> و «مرزگرایی»<sup>۱۴</sup> که در اوایل قرن حاضر سربرآورده است. ناکامی نخبگان راهبر کشورهای اسلامی، در به چالش کشیدن الگوهای سیاسی و اقتصادی مسلط که اساس و بنیان نظم جهانی موجود را شکل داده‌اند، باعث تضعیف پارادایم اجتماع اسلامی شده‌است. دولت اسلامی نخستین بار توسط پیامبر اسلام در ۶۲۲ میلادی در مدینه تشکیل شد. فرهنگ سیاسی و



- 11. Evangelism
- 12. Ecology
- 13. Disintegration
- 14. Frontierism



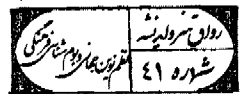
ساختاری که بستر این دولت را شکل می‌داد، باوجود ناآرامی‌ها و انشعابات داخلی که در حاکمیت کلان اسلامی وجود داشت، اسلام را تا پایان جنگ جهانی اول به عنوان یک قدرت جهانی حفظ کرد. امت اسلامی که اکنون به دولت‌های مختلف تقسیم شده‌اند، در حال مواجهه با نظم جدیدی هستند که پایه در اطلاعات مدرن و فن‌آوری‌های ارتباطی دارد. آیا نظم جدید این اجتماعات را به هم نزدیک خواهد کرد یا تمایل دارد آن روابطی را که در حال حاضر متزلزل هستند، منهدم سازد؟

به مدت چند قرن، فرهنگ اسلامی توانست تعادل مناسبی میان فرهنگ‌های شفاهی و چاپی از یک سو و ارتباطات میان فردی و میان رسانه‌ای از سوی دیگر برقرار کند (Mowlana, 1990b). فرهنگ چاپی و الکترونیک عمدتاً در غرب کمک کرد تا قدرت در دست یک اقلیت متمرکز شود و در تمرکزگرایی دستگاه دولتی و انحصار شرکتی نقش داشت.

برعکس، وضعیت شفاهی ارتباطات در جوامع اسلامی، از سویی به تمرکززدایی و توزیع قدرت دولت و منافع اقتصادی و از سوی دیگر به متعادل کردن اقتدار در دست کسانی که ریشه در سنت شفاهی داشتند، یاری رساند. افراد قابلیت برقراری ارتباط در اجتماع خود و فراتر از آن‌را تأثیر پروپاگاندای دولتی و نهادهای مدرن حفظ کردند. احیای اسلام و جنبش‌های سیاسی و انقلابی در کشورهای اسلامی که تحت رهبری نهادهای سنتی مانند علما صورت گرفت، تنها نمونه‌ای از کاربرد بالقوه فرهنگ شفاهی و مواجهه آن با مدرنیسم ریشه‌دار در فرهنگ‌های الکترونیکی رسانه‌ای است. امروزه نیازهای اطلاعاتی بسیاری از کشورها در وهله اول تحت کنترل منافع بازار و رسانه و تحت سلطه قدرت‌های جهانی است و الزاماً از نیازهای افراد، گروه‌ها یا جوامع تبعیت نمی‌کند.

عدالت اجتماعی و نظم اقتصادی به همان اندازه مفاهیم جهانی‌شدن و وابستگی متقابل، محور پارادایم اجتماع اسلامی هستند. آن‌چه امروزه به عنوان گفتمان جهانی‌شدن ارائه می‌شود، نوعی «وابستگی متقابل پیچیده»<sup>۱۵</sup> و یک فرایند «شبکه‌سازی»<sup>۱۶</sup> است که وابستگی متقابل را در فضای اقتصادی، مالی، منابع طبیعی و تکنولوژی‌ها ایجاد می‌کند، بی‌آنکه به تولید یک چارچوب فرهنگی معنادار که خصوصیت اجتماع است، بپردازد. در غرب از میان نخستین نویسندگانی که این بحث را مطرح کردند می‌توان به «هوگو گروتیوس» (۱۹۳۹)<sup>۱۷</sup> و «امانوئل کانت» (۱۹۵۷)<sup>۱۸</sup> اشاره کرد. گروتیوس را عمدتاً به عنوان بنیان‌گذار «قانون بین‌الملل غرب» و کانت را به عنوان نخستین متفکر جهان‌وطن می‌شناسد. هردوی این شخصیت‌ها باوجود دیدگاه‌های مختلف و اهداف متفاوتی که در ذهن داشتند، خواهان تعیین یک نظام اخلاقی لیبرال در روابط بین‌الملل بودند: گروتیوس در مبنای «قانون طبیعی»<sup>۱۹</sup> دولت‌ها و کانت در مبنای حقوق انسانی افراد به این موضوع توجه داشتند ولی هر دو تفکر خود را بر مبنای دیدگاه نظام دولت-ملت توسعه می‌دادند. از دیدگاه مارکسیستی و نئومارکسیستی، جهانی‌شدن چیزی بیش از گسترش سرمایه‌داری به

15. Complex Interdependency
16. Networking
17. Hugo Grotius
18. Immanuel kant
19. Natural Law





عنوان یک «نظام جهانی»<sup>۲۰</sup> نبود. در خلال این فرایند، واحدهای ملی مختلف نقش‌های متفاوتی در تقسیم جهانی نیروی کار بر عهده می‌گیرند؛ باین‌حال همان‌گونه که والرستاین، یکی از مبلغین این نظریه توضیح می‌دهد، اگرچه دولت‌ها دیگر به عنوان واحدهای تحلیل در نظر گرفته نمی‌شوند، هم‌چنان نقش حیاتی در حفظ موقعیت موجود جهانی ایفا می‌کنند که خصوصیت آن هسته‌ای ممتاز شامل دولت‌هایی معدود است که در برابر دولت‌های به حاشیه رانده شده قرار می‌گیرند.

ولی چه کسی در میان سایرین حاشیه را شکل می‌دهد؟ بیش از یک میلیارد مسلمان - که یک چهارم جمعیت جهان را شکل می‌دهند. چه کسانی مسئولیت تماس با این جمعیت انبوه یا برقراری ارتباط میان افراد و نهادهای بزرگ‌تر امت را بر عهده خواهند گرفت؟ در قرون وسطی و سال‌های پس از آن، اسامه قانون اسلامی که به عنوان «شریعت» شناخته می‌شود، امکان تبادل آزادانه کالاهای صنعتی و کشاورزی میان کشورهای اسلامی و غیراسلامی را برقرار می‌کرد. جهانی‌شدن حقیقتی در تجارت بین‌الملل این دوره بود و به همان اندازه به خودآگاهی فرهنگی، آموزشی و اجتماعی جهان اسلام شکل می‌داد. در حقیقت پارادایم اجتماع اسلامی، نخستین سیستم رفاهی فراگیر را ایجاد کرد که ساخت توقف‌گاه‌های سنتی در سرحد مرزها را منسوخ کرد و تجارت آزاد حقیقی را ترویج داد. امروزه کشورهای اسلامی با اتکا به منابع غنی و بی‌شمار طبیعی، سرمایه و موقعیت مکانی استراتژیک و ژئوسیاسی بالقوه، به یک نظم جهانی ملحق شده‌اند که بر حسب پراکندگی آنان تنظیم شده و به اتحاد آنان در قالب یک اجتماع متحد توجهی ندارد.

### شگفتی‌های تاریک یا نور امید؟

از دل این تحولات تاریخی، هم از حیط پارادایم جامعه اطلاعاتی و هم پارادایم اجتماع اسلامی، دو نظام بوم‌شناختی فرهنگی پدیدار می‌شوند که خود توضیحی بر گستره‌ای از عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هستند. هر چه فضای بوم‌شناختی فرهنگی وسیع‌تر باشد، بیش‌تر تعیین‌کننده مشخصه اقدامات و احتمال ادغام یا حتی برتری یک پارادایم بر پارادایم دیگر خواهد بود. به‌علاوه نبود درک کافی یا نادیده گرفتن این چارچوب فرهنگی و بوم‌شناختی گسترده، دلیل عمده ناتوانی‌ها در درک، توضیح یا حتی پیش‌بینی جنبش‌های اجتماعی عصر ماست.

رویدادهای جهانی معاصر، باعث شگفتی بسیاری از متخصصین روابط بین‌الملل و دانشمندان علوم اجتماعی در امریکا و اروپا شده است. در الگویی که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، میلیون‌ها دلار صرف تحقیقات علوم اجتماعی شد تا صرفاً دریابند نظام‌های سیاسی و ارتباطی در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی و خاورمیانه چگونه عمل می‌کنند. باین‌حال در بهار سال ۱۹۸۹، تقریباً هیچ‌کس در غرب فروپاشی رژیم‌های کمونیستی، فروریختن دیوار برلین و یا تشکیل آلمان واحد را نمی‌پذیرفت، چه برسد به این‌که آن‌را پیش‌بینی کند. «متخصصین»

دانشگاهی، دولت‌ها و رسانه‌ها همگی در اشتباه بودند. مردمان روسیه، چک، لهستان و رومانی در واقع در تلاش برای به چالش کشیدن نهادهای سیاسی کشور خود موفق شدند در حالی که مدل-های شبیه‌سازی‌شده، نظریه‌های بازی و متون مربوط به چانه‌زنی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها که دانشجویان مشتاقانه آن‌ها را حفظ کرده بودند و مورد تشویق اساتیدشان قرار گرفته بودند نتوانستند کمکی به توضیح این پدیده‌ها کنند. معدود محققین و ناظرینی هم که این موارد را پیش‌بینی کرده بودند نادیده گرفته شدند.

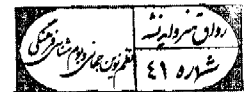
یک دهه قبل از این، تقریباً هیچ‌کس در غرب، احیای اسلام و پی‌آمدهای آن در خاورمیانه و سرتاسر جهان را پیش‌بینی نمی‌کرد. انقلاب اسلامی ایران شاید بزرگ‌ترین معضل و مایه شرمساری پژوهش و روش‌شناسی علوم اجتماعی بود که تا آن هنگام تجربه شده بود. عملاً هیچ-یک از اصحاب علوم اجتماعی، دولت یا رسانه‌ها نمی‌توانست حدس بزند که محمدرضا پهلوی، شاه ایران و دوست نزدیک غرب، توسط «آیت‌الله خمینی» که مردی نسبتاً ناشناخته برای غرب بود سقوط کند. (Mowlana, 1986: 175-6) اگر انعطاف‌پذیری مردم ایران در مقاومت در ۸ سال جنگ تحمیلی یا عراق باعث شگفتی ناظران شد، صف‌آرایی غرب و دولت‌های محافظه‌کار حاشیه خلیج فارس با صدام حسین در دهه ۸۰ و صف‌آرایی مجدد آن‌ها علیه او پس از حمله صدام به کویت در دهه ۹۰ حقیقتاً جای شگفتی بیش‌تری داشت.

کجای کار اشتباه بود؟ چرا ناظران از پیش‌بینی و توضیح چشم‌اندازهای ارتباطی، سیاسی و فرهنگی که امروز سربرآورده‌اند، ناتوانند؟ آیا این باید پاسخ این چرایی را در تمرکز آن‌ها بر آن دسته از عوامل زندگی مدرن که خصوصیت نهادها و ایدئولوژی رسمی را تعیین می‌کند، جست؟ یا این که آنها صرفاً دچار سوءتعبیر در مورد فرایندهای تغییر اجتماعی شده‌اند که در عصر ما پدیدار شده‌است؟ آیا گمراهی آنان حاصل سوگیری فرهنگی و الگوی گفتگویی بود که بر تعاملات اجتماعی آن‌ها سلطه افکنده بود؟ روش‌شناسی‌های «انتقادی» آنان تا چه حد از منش انتقادی برخوردار بود؟

من در جایی دیگر (Mowlana, forthcoming) تلاش کرده‌ام نشان دهم که مکاتب فکری جبرگرای اقتصادی و سنت‌های قدرت‌محور ژئوپلیتیک در مرحله «واقع‌گرایانه» روابط بین-الملل، همگی خصوصیات مشابهی دارند: اول این که آن‌ها دارای یک مفهوم قدرت‌محور از روابط بین‌الملل اند که یا سیاسی یا اقتصادی و یا هر دو است. دوم این که دولت محور هستند و طبق آن بر این اعتقادند که دولت-ملت یک دولت «سیاسی» است، سوم این که عوامل ارتباطی و فرهنگی را در درجه‌ای پایین‌تر از فراساختارهای سیاسی، اقتصادی و فن‌آورانه قرار می‌دهند، چهارم این که گرایش آن‌ها به طبقه‌بندی روابط اجتماعی و روابط بین‌الملل بر مبنای علوم طبیعی و زیستی است و پنجم این که آنان گرایش دارند که آن‌چه مورد سنجش، قابل مشاهده و ملموس



فرانسویس فوکویاما



است را مطالعه کرده و بسنجند.

این فرضیات بنیادی مانع از آن شده که برخی از فعالیت‌های مجزای جهانی را که رابطه بازخوردی ساده با سیاست، کار و تولید ندارند را بتوانند به شکل مجزا در نظر بگیرند. سیاست‌های جهانی و منابع قدرت آن‌ها نه تنها شامل منابع ملموس و شیوه توزیع آن‌ها مثل منابع اقتصادی، نظامی و طبیعی می‌شوند، بلکه عناصر کم‌تر سنجیده شده و کم‌تر درک شده‌ای را هم در برمی‌گیرند که من آن‌ها را «منابع ناملموس»<sup>۲۱</sup> نامیده‌ام. این منابع ناملموس شامل عقاید و نظام‌های ارزشی، ارتباطات و دانش می‌شوند. هم منابع ملموس و هم ناملموس را می‌توان با توجه به میزان کنترل بر ارزش‌های پایه‌ای خاص و جریان اطلاعات در جامعه یا نظام‌های بین‌المللی تعریف کرد که بازتاب قابلیت فعالیت و تاثیرگذاری بر نتایج است. به این ترتیب استحاله قدرت<sup>۲۲</sup> از دو بعد تشکیل می‌شود: دسترسی به منابع لازم برای کنش و «قابلیت» و «اراده» برای تغییر این منابع به هیئت کنش. پیگیربندی قدرت در نظام‌های ملی و جهانی شامل چیزی بیش از بازتوزیع سالدوهای اقتصادی، سیاسی و فن‌آوری است و شامل عوامل چندبعدی مشتعل بر حاکمیت و مشروعیت بوده و نقش مهمی در این میان برعهده دارد.

در حقیقت در اوایلین دهه از قرن بیستم، برخی «متفکرین راه‌بردی»<sup>۲۳</sup> دریافته‌اند که در روابط بین‌الملل چیزی بیش از موقعیت‌های ساده نظامی - دیپلماتیک مطرح است. آنان درحال دریافتن این نکته هستند که جهانی که در طول چهار دهه بعد از جنگ جهانی دوم می‌شناختند، نمی‌تواند برای ابد ادامه داشته‌باشد. غیرقابل پیش‌بینی‌بودن رویدادهای بین‌المللی و ناامنی مسلط بر قدرت - های بزرگ تنها یک روی سکه است و روی دیگر آن ظرفیت روزافزون کشورهای کوچک‌تر برای بسیج مردم و منابع خود در جهت به چالش کشیدن نظم قدیم و تقاضا برای نظمی جدید است.

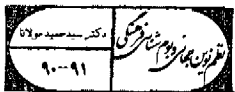
تفکیک سیاسی - اقتصادی جهان به سه جهان مجزا، هرگز اقدامی علمی نبود و اثبات شده که مفهوم‌سازی مجدد جهان به عنوان یک جهان واحد هم نمی‌تواند بهتر از آن باشد. همان‌گونه که جنگ خلیج‌فارس و سایر روی‌دادها نشان دادند، جهان سوم تفکیک شده‌است، جهان دوم و اتحاد جماهیرشوروی درحال فروپاشی‌اند و سایر کشورهای جهان اول به شکل روزافزونی با سایر جهان نامرتبط می‌شوند. برای درک این تغییر و پیچیدگی سیاست‌های جهانی، حقیقتاً به یک دیدگاه ارتباطی و فرهنگی نیازمندیم.

### جنبه‌های بوم‌شناختی در روابط بین‌الملل

امروز بیش از هر زمان دیگری لازم به‌نظر می‌رسد که در بررسی کشمکش‌های جهانی تنها از منظر ساختارهای صرفاً اقتصادی، ژئوپولیتیک یا نظامی نگریسته نشود و این عوامل در زمینه تکاپوهای فرهنگی، ارتباطی و اطلاعاتی نیز مورد توجه قرار گیرد. پیشنهاد این که فرهنگ و



21. Intangible Resources  
22. Power Transformation  
23. Strategic Thinkers



ارتباطات برای تحلیل روابط بین‌الملل ضروری هستند، هرگز به این معنا نیست که این مباحث را در حوزه رویکرد ایده‌آلیستی به سیاست جهانی قرار دهیم؛ رویکردی که مشخصه روش ویلسونی در سیاست بین‌الملل است و صفت ممیزه گفتمان هنجاری در ادبیات جنگ و صلحی را تشکیل می‌دهد که در سال‌های پس از اتمام جنگ‌های جهانی اول و دوم شایع شده بود. در نظر من، دوران پس از جنگ سرد جنبه‌های فرهنگی سیاست جهانی را به منتهای اهمیت رسانده است.

در نظر فرد، تقلیل‌گرایی در مکاتب محافظه‌کار «سیاست واقعی» و اقتصاد سیاسی رادیکال، که به مدت چهار دهه بر زمینه‌های پژوهشی و سیاسی غلبه داشته‌اند، ناکارآمدی خود را برای پاسخ‌گویی به بسیاری از پرسش‌ها در زمینه تحولات در سراسر جهان، به اثبات رسانده‌اند. علاوه بر این، شیوه سنتی معرفت‌شناختی در پژوهش که بنا بر آن قلمروی ایده از قلمروی ماده جدا فرض می‌شود، از جهت تاریخی تنها به سنت فلسفه غرب محدود می‌شود و به‌علاوه باعث به وجود آمدن نوعی دوالیسم شده است که خود مانعی برای شکل‌گیری مفاهیم و تئوری در باب یک ماهیت طبیعی است. از همه مهم‌تر این که فرسوده‌شدن مشروعیت دولت و همچنین تحولات سیاسی که به دنبال وقایع اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی پیش آمد در کنار انتقادات اقتصادی در غرب و چالش‌هایی که ناشی از فرهنگ غیرغربی است، مسئله هدایت «گریزناپذیر» امور انسانی را که از سوی غرب اعمال می‌شد، غامض‌تر از پیش ساخت.

امروزه به همان میزان که غرب به پارادایم جامعه اطلاعاتی نزدیک‌تر می‌شود، مفاهیم مربوط به عدالت که توسط نخبگان قرن‌های نوزدهم و بیستم و از دل جامعه مدنی استخراج شده است، دچار مشکلات بیشتری می‌شوند. در سطح بین‌المللی، چنین مبحثی متداول شده بود که اگر خواهان صلح هستید، لازم است خود را برای جنگ آماده کنید. سیستم دولت‌های ملی خودمختاری از معنای اجتماع به دور بود و در عوض ستیزه برای قدرت و دنبال کردن اهداف متفاوت تحت نام پلورالیسم را به رسمیت می‌شناخت. برای بسیاری از افراد بشر، در سطح ملی و بین‌المللی، فرهنگ به شکلی فزاینده تبدیل به کالایی شده بود که در قوطی کنسرو عرضه می‌شد. چنانچه در حال حاضر بی‌کفایتی این‌گونه پارادایم‌ها آشکار شده است، پس چه فاکتورهایی می‌تواند صحنه روابط سیاسی و همچنین منابع بوم‌شناسی جهانی را تعریف کند؟ در این‌جا هشت نکته اساسی به ذهن خطور می‌کند: (۱) الگوی متغیر ارزش‌های انسانی (۲) شکاف فزاینده میان «داشته‌ها» و «نداشته‌ها» (۳) چشم‌انداز جمعیت‌شناختی و رشد جمعیت (۴) منابع حیاتی و از بین‌رفته، مانند نفت (۵) تکنولوژی ارتباطات (۶) منابع مالی، کنترل بازار و دست‌یابی به کار (۷) کنترل سیستم سیاسی و (۸) مخالفت در سطح عمومی و ارزش‌های شخصی.

### نظریه یکپارچه از ارتباطات به منزله بوم‌شناسی

در جای دیگری (مولانا، Forthcoming) عنوان کرده‌ام که فرایند نوآوری در اطلاعات و

تکنولوژی می‌تواند توسط «نظریه یک‌پارچه ارتباطات به مثابه بوم‌شناسی» توضیح داده شود. در این‌جا اصطلاح بوم‌شناسی را به معنایی کلی به کار برده‌ام تا همه محیط‌های سمبولیک را که ارتباطات انسانی و تکنولوژیک در آن صورت می‌پذیرد در برگیرد.

از ابعاد اصلی قلمروی بوم‌شناختی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱) بوم‌شناسی اجناس و کالاها مانند اقلام تولیدی و صنعتی ۲) بوم‌شناسی خدمات، شامل بانک‌داری، خدمات بیمه و آموزش و پرورش ۳) بوم‌شناسی جنگ‌افزار که شامل هرگونه سخت‌افزار، نرم‌افزار و ساختارهای زیربنایی نظامی می‌شود ۴) بوم‌شناسی اطلاعات که شامل صنعت فرهنگ و رسانه‌های عمومی است ۵) بوم‌شناسی سکونت که حوزه‌هایی مانند جمعیت‌شناسی، مسکن، محیط‌های فیزیکی و آلودگی را هم در بر می‌گیرد و ۶) بوم‌شناسی اخلاق و اصول اخلاقی بر اساس گفتارهای خاص هنجاری از جمله دین، آداب و رسوم، قوانین و قراردادهای اجتماعی.

این شش حوزه بوم‌شناختی نه فقط در محیط فیزیکی وجود دارند که عقلانی و یک‌پارچه نیز هستند - یک‌پارچگی میان آنان به این معناست که ما با این زمینه‌ها تنها به عنوان مبنایی جداگانه و یک‌به‌یک برخورد نمی‌کنیم، بلکه آنان در ارتباط متقابل با یک‌دیگر و نیز با نوع بشر، صورتی یک‌پارچه را تشکیل می‌دهند که مشخصه تمدن در عصر حاضر است. از این‌رو، امکان ندارد بتوانیم محیط‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را به درستی بشناسیم، مگر آن‌که توجه خود را به این پدیدار یگانه که در قلمروی ارتباطات و فرهنگ قرار دارد، معطوف کنیم. بنابراین، تصور ما از خود، جامعه و جهان بسیار از این دیدگاه بوم‌شناختی و نیز شیوه‌ای که بنابراین زبان، ادبیات، هنرها، علوم و به‌طور خلاصه واقعیت را درک می‌کنیم، تاثیر پذیرفته‌است.

دیدگاه ما از چنین منظر بوم‌شناختی یک‌پارچه‌ای حداقل توسط سه عامل متمایز شکل می‌گیرد که عبارتند از: دولت، گروه‌ها و نهادها و افراد. برای مثال، پیوستگی میان بوم‌شناسی کالاها و محصولات و بوم‌شناسی خدمات، منجر به پدیدآمدن زمینه‌ای از اقتصاد بین‌المللی و مسائل پیچیده مالی شده‌است. به همین ترتیب، در صورت برخورد بوم‌شناسی محصولات و کالاها با بوم‌شناسی جنگ‌افزار، ما آن چیزی را خواهیم داشت که به آن اختلاط نظامی - صنعتی می‌گویند. تبلیغات بین‌المللی و گفتار سیاسی به همان اندازه نتیجه پیوند میان بوم‌شناسی جنگ‌افزار و بوم‌شناسی اطلاعات هستند که رسانه عمومی و اختلاط صنعت فرهنگ عمدتاً از ارتباط بین بوم‌شناسی اطلاعات و بوم‌شناسی اخلاقیات به وجود آمده‌اند و سایر موارد مشابه. برای مثال، یک‌پارچگی میان معنای عباراتی مانند «دموکراسی» یا «حقوق فردی» را با معنای صنعت ماشینی در نظر بگیرید. در این‌جا اتومبیل تنها وسیله‌ای برای حمل‌ونقل و جابه‌جایی یا حتی پرستیژ یا ثروت نیست، بلکه هم‌چنین به‌عنوان بخش اصلی آزادی فرد برای انجام عمل، به مثابه یک حق شناخته می‌شود.

به همین ترتیب، قلمروهای بوم‌شناختی زمانی شکل می‌گیرند که حوزه نظامی و امنیت، حوزه شخصی و حوزه عمومی، اطلاعات و شناخت، وابستگی و وابستگی متقابل و همچنین توسعه و تباهی در ارتباط با یک‌دیگر ظاهر می‌شوند. دوالیسم و همچنین فرایندهای ساده‌سازی و پیچیده‌سازی در سیاست بین‌الملل امروز یا حداقل از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، در قالب روابط و گفتمان قدرت‌های بزرگ نشان داده می‌شود که نمونه آن را می‌توان در به‌کاربردن اصطلاحات تقلیلی مانند کاپیتالیسم در برابر سوسیالیسم، لیبرالیسم در برابر استبداد، وابستگی در برابر وابستگی متقابل و بین‌الملل‌گرایی در برابر ملی‌گرایی مشاهده کرد.

#### نتیجه

به این ترتیب، در حال حاضر و در آستانه ورود به قرن بیست و یکم، دو تحول بزرگ تبدیل به وجه مشخصه ارتباطات و روابط بین‌الملل شده است. اول، یک نظم جدید جهانی بر پایه پارادایم جامعه اطلاعاتی در دست تولید است. این نظم جدید متعلق به ملت‌های پیشرفته صنعتی است که به عنوان نتیجه شماری از تحولات اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک ظاهر شده است (مولانا، ۱۹۹۱). دنیا همچنین شاهد تحول دیگری است - نوعی تمایل یا در واقع تلاش برای دست‌یابی به یک نظم نوین فرهنگی که از مفهوم ساده ارتباط و اطلاعات فراتر برود. تلاش برای دست‌یابی به پارادایم اجتماع اسلامی، جلوه‌های از این تحول است.

این گفتمان جدید نیازمند مذاکرات در سطح جهانی و بین‌المللی است و مفاهیم مربوط به ارتباطات و اطلاعات را مادون مفهومی وسیع‌تر در باب بوم‌شناسی فرهنگ و جامعه قرار می‌دهد. در واقع، تلاش برای دگرگون کردن ساختار اطلاعات و ارتباطات جهانی، بی‌آنکه در ابتدا به تحلیل صورت آن و بوم‌شناسی فرهنگی آن در آینده بپردازیم، به نتیجه‌ای نارس می‌انجامد. ماهیت، جهت و تحول تصورات و حقایق بوم‌شناسی فرهنگی که در این‌جا مورد بررسی قرار گرفت، پارامترهای بازیگران در عرصه جهانی را تعیین خواهد کرد؛ این عوامل هم‌چنین مصدر و تعیین‌کننده تغییر شکل قدرت و ستیزه‌های آتی در نظام بین‌الملل خواهند بود.



در حالی که بسیاری از قدرت‌ها در باب نظم نوین جهانی ادبیات واحدی را اختیار کرده‌اند، آن‌ها بر آن نیستند که به هم‌سان کردن یا توزیع قدرت بپردازند، بلکه در پی نوعی ثبات ملی و بین‌المللی هستند که در آن، عده قلیلی در راس سلسله مراتب قرار داشته و در پایین نیز نابرابری در قدرت حکم‌فرما باشد. به همین منظور «تعریف موردی» که در ارتباط با تجارت، سیستم‌های پولی، رشد جمعیت، خلع سلاح، غذا، مشکلات محیط زیستی، امنیت، جنگ و صلح است، هم‌چنان به عنوان کلید حوزه‌های مذاکرات، همکاری‌ها و اختلافات در میان دولت‌های ملی و نهادها باقی می‌ماند. در این وضعیت، بوم‌شناسی فرهنگی حاضر و چیره- از طریق شبکه ارتباطی بین‌المللی و قدرت ذهنی- فرهنگی خود- برای نگاه‌داشتن ایالات متحده آمریکا و شماری از قدرت‌های اروپایی در راس امور سیاسی، نظامی و اقتصادی چیده شده‌است. این امر مستلزم اعمال نابرابری بر سیستم‌هایی فرهنگی از قبیل اسلام و موارد مشابه آن در جنوب است.

ممکن است جنگ سرد شرق در برابر غرب به پایان رسیده‌باشد، ولی نظام جنگ سرد جنوب در برابر شمال تازه در حال آغازشدن است. نظام‌های سوسیالیست شرقی فروریخته‌اند، درحالی‌که مدل‌های جای‌گزین برای آن‌ها هنوز پرورده نشده‌اند. مرکزیت غرب به‌گونه‌ای دم‌سازانه و به شکلی فزاینده، از اروپا تا امریکای شمالی، نوعی بوم‌شناسی فرهنگی را در برابر نیمه جنوبی کره زمین علم می‌کند. نیاز نیمه شمالی به نظم نوین جهانی و نیاز نیمه جنوبی به تغییر و بازتوزیع منابع و قدرت، از زمینه فرهنگی ویژه خود برخوردار است و از تفاوت تعبیر در سیاست و فرهنگ سرچشمه می‌گیرد. به این ترتیب، هم‌چنان که قدرت اقتصادی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی سابق رو به نقصان می‌گذارد و ملت‌های اروپای شرقی و مرکزی به عضویت بازار اقتصاد جهانی پذیرفته می‌شوند، فرهنگ‌های کهنسال میان اروپا و آمریکا ناچار از یافتن اتحادی نوین و زمینه‌ای مشترک می‌شوند. این امر تنها به مقوله اقتصاد و تکنولوژی بستگی ندارد و ریشه آن در تجربیات قدرت‌مند معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، زبان‌شناختی و فرهنگی گذشته نهفته است.

هم‌چنان که قدرت‌های مسلط به انحصاری کردن توانایی برای خلق هنجارها و نهاد‌های نظام



اقتصادی و سیاسی بین‌الملل می‌پردازند، سیاست به اصطلاح «قبیله‌ای» و «چادرنشینی» سایر فرهنگ‌ها آزاد شده و قادر خواهد شد در جامعه‌ای که در حال تغییر است، به ارائه رویکردهای فرهنگی خود که تا به حال پنهان بود، بپردازد. امروزه، دولت‌های ملی دیگر تنها بازیگران سیاسی و اقتصادی در عرصه جهانی نیستند و سایر گروه‌ها، مانند ساختارهای نخبه فراملی و موسساتی که به‌طور موازی اعمال قدرت می‌کنند، اگرهم با آنان در یک درجه نباشند- باز از قدرت تاثیرگذاری بر نظام بین‌الملل و بوم‌شناسی فرهنگی آن برخوردارند و دقیقاً در همین جاست که ارتباط میان استراتژی سیاسی و فرهنگی، تعیین‌کننده می‌نماید.

